

یاد

ابراهیم هادی؛ پهلوان بی مزار

قطعه ۲۶ گلزار شهدای بهشت‌زهر(س) یادبودی است که خیلی‌ها با دیدن عکس صاحب آن و عنوان «شهید گمنام» که روی سنگ مزار نوشته شده، می‌روند و زائر شهید مفقودالامر «ابراهیم هادی» می‌شوند؛ شهیدی که برای بچه‌های جنوب شرق تهران و کسانی که اهل دل هستند، خیلی عزیز است. در ادامه خاطره‌ای از شهید که به علمدار کمیل و پهلوان بی‌مزار معروف است را به روایت عباس هادی، می‌خوانیم:

«تشتت بودیم داخل اتاق. مهمان داشتیم. صدایی از داخل کوچه آمد. ابراهیم سریع از پنجره نگاه کرد. شخصی موتور شوهر خواهر او را برداشته و در حال فرار بود!

بگیرش… دزد… دزد! بعد بعد سریع دویدم دم در. یکی از بچه‌های محل لگدی بسته موتور زد. دزد بسا موتور نقش بر زمین شد!

تکه آهن روی زمین دست دزد را برید و خون جاری شد. چهره زرد دزد پر از ترس بود و اضطراب. درد می‌کشید که ابراهیم رسید. موتور را برداشت و روشن کرد و گفت: «سریع سوار شو!»

رفتند درمانگا، با همان موتور. دستش را بانسман کردند. بعد هم با هم رفتند مسجد! بعد از نماز ابراهیم کنارش نشست و گفت: «چرا دزدی می‌کنی؟! خه پول حرام که…» دزد گریه می‌کرد. بعد به حرف آمد: «همه اینها را می‌دانم. بیکارم، زن و بچه دارم، از شهرستان آمده‌ام. مجبور شدم.» ابراهیم فکری نکرد. رفت پیش یکی از نمازگزارها، با او صحبت کرد. خوشحال برگشت و گفت: «خدا را شکر، شغل مناسبی برایت فراهم شد. از فردا برو سر کار. این پول را هم بگیر، از خدا هم بخواه که کمکت کند. همیشه به‌دنبال حلال باش. مال حرام زندگی را به آتش می‌کشد. پول حلال کم هم باشد برکت دارد.»

خبر

انتشار نمانگ ۳زبانه

نمانگ «مظلوم مقتدر» به همت جمعی از بانوان استان البرز به ۳ زبان فارسی، عربی و انگلیس منتشر شد. در این نمانگ به موضوعات نارامی‌های اخیر، شهدای مدافع امنیت، فعالیت‌های وزارت اطلاعات در دستگیری

آشوب‌طلبان، تلاش‌های نیروهای یگان ویژه و… اشاره شده و اقتدار اسلامی به تصویر کشیده شده است. قرار بر این است که این نمانگ با هشتگ‌های #الجمهوریة الاسلامیة الایرانیة و #Islamic_Republic_Of_Iran منتشر شود.

آغاز رقابت ورزشی ایثارگران

مسابقات ورزشی کشوری ویژه ایثارگران با حضور بیش از ۲ هزار نفر از گروه‌های مختلف جانبازان در حال برگزاری است. این مسابقات از ۱۹ آذر شروع شده و تا ۱۸ اسفند ۴۰۱ ادامه خواهد داشت.

در این مسابقات که به میزبانی شهرستان رامسر برگزار می‌شود بیش از ۴ هزار نفر از گروه‌های مختلف جانبازان حضور خواهند داشت. گلبال و شای جانبازان، پاورلیفتینگ، والبال نشسته، دوومیدانی، ششما دارت، تنیس روی‌میز و بسکتبال از جمله رشته‌های ورزشی ای است که جانبازان و خانواده‌ایثارگران در آن رقابت خواهند کرد.

کتاب

شاهین بر آفتاب

«شاهین بر آفتاب» کتابی است به قلم گلعلی بابایی که داستان زندگی شهید غلامعلی پیچک را روایت کرده و در تیر ۲۷ بهشت منتشر شده است. بابایی در این کتاب با خانواده، بچه‌های محل و هم‌دانشگاهی‌های این نخبه علمی، آموزگار و فرمانده جنگ صحبت کرده است.

در بخشی از این کتاب ۱۲صفحه‌ای خاطره‌ای از خواهر شهید نقل شده است: «در منزل ما، غلامعلی اتاق کوچکی داشت که مخصوص خودش بود. زمستان سال ۱۳۵۹، هوا به‌شدت سرد شده بود و ما برای اینکه کمی اتاق او را گرم را دید، گفت: ایچی؛ برای چه توی اتاق من چراغ روشن کرده‌ای؟ گفتم: خب، هوا سرد است. سرما می‌خوری؟ گفت: نه! این را ببر و از این بعد هم هیچ وقت بدون اجازه، توی اتاق من چراغ والور روشن نکن. بگذار وقتی از جبهه به خانه می‌آیم، فکر مردم جنگ زده و آوارهای باشم که الان دارن توی سرما زندگی می‌کنند و هیچ سرپناهی هم ندارند.» در بخشی دیگر این کتاب می‌خوانیم: «باز هم همان صدا، باز هم همان شیخ را در دل آسمان شنیدم و دیدم، از وزوایی پرسیدم: یعنی چیست؟ گفت: بومی‌های اینجا می‌گویند هر روز نزدیک غروب، شاهینی از قله کوک بر آفتاب بلند می‌شود سه بار در دل آسمان چرخ می‌زند و بعد ناآغل غیش می‌زند. با رفتن او شب از راه می‌رسد. به او گفتم: یعنی تو این را باور می‌کنی؟ گفت: اگر باورش نکرده بودم صبح تا حالا این قدر پایبج تو نمی‌شدم که بگناری به‌جای تو امشب من به‌خط بر آفتاب بزنم.»

گزارش روزنامه‌نگار مژگان مهربای

همه درس‌ها را با نمرات ۲۰اقبول شد. سال بعد و سال بعد‌تر هم همین اتفاق افتاد. مادر می‌گوید: «کلاس اول که تازه همه بچه‌ها مدرسه می‌روند غلامعلی کلاس چهارم بود.»

بستنی آب‌شما دل بچه‌ای آب نشد!

غلامعلی در دوران دانشجویی، هم درس می‌خواند و هم کار می‌کرد. مدتی در سازمان انرژی اتمی که به‌رغم فراهم‌بودن بورس‌سیسه تحصیلی در خارج از کشور تر جیح داد در دانشگاه تهران تحصیل کند. او با شروع غائله کردستان، درس دانشگاه را رها کرد و برای کمک به هموطنان خود به شهرهای غربی کشور رفت. از آنجا که هوش و نبوغ بالایی در تجزیه و تحلیل مسائل پیش‌رو داشت، خیلی زود توانست به‌عنوان مسئول عملیات جبهه غرب فعالیت کند. چه کسانی که جنگ را درک کرده و چه نسل جوان امروزی که دفاع‌مقدس را درک نکرده با نام «سردار غلامعلی پیچک» بیگانه‌نشدند. روی دیوار سفارت پیشین آمریکا نامش به‌عنوان یکی از فاتحان لانه‌جاسوسی‌نوشته شده است. شهید پیچک اگرچه مدت کوتاهی در مناطق جنگی حضور داشت اما توانست در درایت و یختگی، نیروهای ارتش و سپاه را برای مقابله با دشمن هماهنگ کرده و گام بزرگی برای پیروزی رزمنده‌ها برسد. داد. حاج‌احمد متوسلیمان و شهید علی موحدانن، از جمله غیورمردانی هستند که در مکتب او کشف و تربیت شدند. ۲۰آذر سالروز شهادت اوست. به‌یادش گفت‌وگویی با کبری اسلامی، مادر شهید انجام داده و خاطرات هم‌زمانش را بازگو می‌کنیم.

از صلابت مادرش دستگیری می‌شود که

غلامعلی در دامان چه شیرزنی پرورش یافته و بزرگ شده است. محکم و استوار حرف می‌زند؛ به‌خصوص وقتی از پسرش می‌گوید. در بردن نام او نه بغض می‌کند و نه اشکی بر چشمش می‌آید. می‌گوید: «پار آخروقتی گفت‌مانان حلالم کن دارم می‌روم، گفتم تو را به امام‌زمان(عج) سپردم. فدایی راه اسلام شد و به‌وجودش افتخار می‌کنم.» سال ۱۳۳۸ بود که به دنیا آمد؛ درست روز نیمه‌شعبان. پسرک پیشتر از سن و سالش نشان می‌داد. هیکل درشت و ورزش‌دیده‌ی داشت. بی‌نیاهت باهوش بود و از رفتارش می‌شد بی‌پیکه که در ذهن پویایی او چه می‌گذرد. مادر برای اینکه غلامعلی وقتش را به‌بظالت بگذراند و پنهان نگردد که حوصله‌اش سررفته است او را به مدرسه نزدیک خانه برد و او مدیر خواست‌پسرش را به کلاس اول راه دهد. گفت: «فقط پسر کلاس بنشیند. یادگرفتن را دوست دارد.» مدیر موافقت کرد و غلامعلی ش‌ساله به کلاس اول رفت. کسی با او کاری نداشت. فکر می‌کردند پسرک در حال و هوای خودش به سر می‌برد. اما با شروع امتحانات خردادماه، معلم امتحانی‌ا از او گرفت و غلامعلی

ایتارومقاومت



دانشجوی انرژی اتمی در جبهه چه می‌کرد؟

یادی از «شهید غلامعلی پیچک»، فرمانده عملیات غرب کشور که در حماسه بازی‌دراز خوش درخشید

جهادسازندگی پیوست و مدتی نگذشته بود که با شکل‌گیری نیروی سیاه عضو این نهاد شد. چند ماهی به‌عنوان محافظ شهید مطهری یا در بیت‌امام(ره) فعالیت داشت تا اینکه غائله کردستان پیش آمد. غلامعلی، عزمش را جزم کرد تا به غرب کشور برود. هوش سرشار او در جبهه به کمکش آمد. علم ریاضیات و قدرت تحلیل بالایی که داشت باعث شد ایده‌های خود را در زمینه طراحی عملیات به‌کار گیرد. برای اینکه بتواند بهتر عملیات را ساماندهی کند کتاب «افوس» را از نیروهای ارتش به امانت می‌گرفت و بعد از مطالعه دست به‌کار می‌شد. برای او کارهای غیرممکن وجود نداشت. مادر خاطراتی که از دوستانش شنیده نقل می‌کند: «چندین عملیات در ارتفاعات بازی‌دراز انجام داد. مجروح هم می‌شد. اگر جراحتش کم بود که اصلا تهران نمی‌آمد و به من هم حرفی نمی‌زد. فقط یکبار متوجه شدم که بدجور زخمی شده بود. معمولاً کم به مرخصی می‌آمد اما هر بار هم می‌آمد اول از همه به دیدن امام(ره) می‌رفت. این کار حالتش را خوب می‌کرد.» حضور غلامعلی در جبهه برای هم‌زمانش برکتی بود. این را خودشان به مادر گفته بودند. اینکه هنگام غذا داشت خودش سفره پهن کند و غذا در ظرف بکشد و جلوی دوستانش بگذارد. مادر تعریف می‌کند:

«هم‌زمانش تعریف می‌کردند غلامعلی در جبهه حاضر شده به ما بود. وقتی غذا می‌خوردم سفره را جمع می‌کرد و ظرف‌ها را می‌شست؛ بی‌آنکه از هیچ کدام از ما توقعی داشته باشد.»

خطبه عقدهش را امام(ره) خواند

آذرم‌اه سال ۱۳۵۹ بود. یکی از دوستان غلامعلی به او توصیه کرد به جمع متاهل‌ها بپیوندد. دختری را به او معرفی کرد. محبوبه کربلایی نوری. جلسه خواستگاری مهیا شد و باطلی صورت بگیرد من کرد. او به عروس گفت: «باید خودت را برای یک زندگی پر‌پر‌دسر آماده کنی. زندگی من جای مشخصی ندارد. اگر در ایران جنگ تمام‌شود هر کجا که جنگ حق و باطلی صورت بگیرد من می‌روم.» این حرف، دل‌پره‌ای به جان نوعروس می‌تواند به چنین مردی تکیه کند. مادر به یاد روز عقدن آن غلامعلی می‌افتد: «خطبه‌مقدد او را امام(ره) خواندند. یکی از دوستان سپاهی غلامعلی وقت گرفته بود. بعد از جاری‌شدن خطبه، عروس زبانی از آنها در ادنیباری خانه‌شان نگه می‌داشت. جبهه رفت. مدتی گذشت گفتم اینکه نمی‌شود دست همسرت را بگیر و بیایو سر زندگیت، خلاصه مراسم ساده‌ای بر گزار و زندگی‌اش را شروع کرد. ۸ماه عقد کرده بودند و فقط ۲ماه زیر یک سقف زندگی کردند.»

فرمانده عملیات غرب سپاه

از روز اول اسفند ماه ۱۳۵۹ با حکم شهید محمد برجردی، مسئولیت فرماندهی عملیات ستاد

غلامعلی در جبهه مراقب رزمنده‌ها بود

بعد از پیروزی انقلاب، غلامعلی به نیروی

غرب سپاه به غلامعلی پیچک محول شد. پیچک با شکل‌گیری نیروی سیاه عضو این نهاد شد. امکانات زیادی در دست نداشت اما توانسته بود خیلی خوب مانع از پیشروی عراق به شهرهای غربی شود. شهید پیچک که از قبل به اهمیت استراتژیک منطقه غرب واقف بود، به خوبی می‌دانست با فعال کردن این جبهه خواهد توانست ضرب اسیب‌پذیری دشمن را به‌مراتب افزایش دهد. او در مدت کوتاهی توانست طرح کلی عملیات بزرگ بازی‌دراز را آماده کند. این عملیات در اواخر اردیبهشت ۱۳۶۰ به پایان رسید. برای فاتحان نبرد بازی‌دراز چه هدیه‌ای از ملاقات امام‌خمینی(ره) بالاتر؟ آنها رهسپار تهران شدند و هنگامی که با امام روبرو شدند سر‌از‌یا نمی‌شناختند. عکس‌های این دیدار هنوز هم از معروف‌ترین عکس‌های دفاع‌مقدس است.

عملیات بازی‌دراز مهم بود، به این‌دلیل که تا آن موقع ایران نتوانسته بود در هیچ منطقه‌ای عملیات بزرگ و موفق انجام دهد. دشمن تصور می‌کرد هیچ‌کس جلودارش نیست. بازی‌دراز شاید به‌عنوان نخستین نقطه عطفی بود که توانست طعم شکست تلخی را به عراق بچشاند. اما فراتز پایانی عمر غلامعلی پیچک در روزهای آذر ۱۳۶۰ به عملیات مطلع‌الفجر گسر می‌خورد؛ روزهایی که شهید پیچک دلگیر از اتفاقات پیش‌آمده در فرماندهی، از مسئولیت برکنار می‌شود. بعد تصمیم می‌گیرد تنها به‌عنوان یک رزمنده در کنار بقیه رزمندگان در عملیات شرکت کند.

پیچک؛الله‌اکبر شد

عصر روز ۱۹آذر بود. قرار بود عملیاتی در ارتفاعات بازی‌دراز صورت گیرد. گروهی از روستای دیره حرکت کرده و آماده عملیات بودند. پیچک به راه افتاد، فرمانده گردان خط‌شکن به او گفت: «بگو چه کار کنیم؟ از کجا برویم؟» و پیچک جواب داد: «من راهنمایی می‌کنم اما شما فرمانده هستی. طبق دستور می‌کنم که می‌دهید مسیر را نشان می‌دهم.» ابراهیم شفیعی هم‌راه حسین خالقی داخل یک دستگاه‌نفربر رزهی بی‌ام، بی‌نشستند و به راه افتادند. تا‌نک‌ها چند دسته تقسیم شده بودند و هر کدام به محور تعیین‌شده می‌رفتند. نفربر رزهی در تنگه‌ای قرار گرفتند تا از دید دشمن پنهان باشند. از همان جا مشغول هدایت ادوات رزهی شدند. حوالی ساعت ۹:۳۰صبح روز بیستم آذر بود که صدای گرفته و فریاد آن روز هم به ارخانه خودشان گذاشت و فریاد آن روز هم به جبهه رفت. مدتی گذشت گفتم اینکه نمی‌شود دست همسرت را بگیر و بیایو سر زندگیت، خلاصه مراسم ساده‌ای بر گزار و زندگی‌اش را شروع کرد. ۸ماه عقد کرده بودند و فقط ۲ماه زیر یک سقف زندگی کردند.»

فرمانده عملیات غرب سپاه

از روز اول اسفند ماه ۱۳۵۹ با حکم شهید محمد برجردی، مسئولیت فرماندهی عملیات ستاد

بیشتر شناسایی‌ها را خودش انجام می‌داد
اکبر حمزه‌ای: هم‌رزم شهید:کسی نبود که او را نشاناند؛ به‌خصوص مردم غرب کشور. آوازه‌اش همه جا پیچیده بود؛از سومار تااز ارتفاعات همو. همین باعث کرد که دلش نخواهد با او مروا‌ده‌داشته‌باشد. غلامعلی مرتب در جلسات شهسید مطهری شرکت می‌کرد. من هم همراهش بودم. اهل دل نبود. به همان اندازه مذهبی‌بودنش، شاد هم بود. زان‌با‌هم به کوهنوردی می‌رفتم. با‌انکه‌فوت‌بال‌بازی‌می‌کردیم‌موقع تابستان هم برای تفریح به چشمه علی این‌با‌به می‌رفتم و یک جمله معروف داشت و می‌گفت: «جنازه‌ام را روی من‌ها‌مین‌اند. تا‌من‌افکن‌فکر نکنند ما در راه‌خدا از جنازه‌مان دروغ داریم. بگذار بگویند حکومتی آمده‌بعد از حکومت علی(ع) به نام حکومت خمینی(ره) که با هیچ‌ناحقی‌ساخت.»

همیشه‌ی

بازی رایانه‌ای

هم‌رزم با مدافعان حرم

بازی رایانه‌ای «فرمانده مقاومت؛ نبرد آمرلی» از تولیدات مؤسسه فرهنگی منادپایان است و مخاطب از راه این بازی رایانه‌ای با گوشه‌ای از شجاعت و شخصیت شهید حاج‌قاسم سلیمانی آشنا می‌شوند. این بازی که به‌عنوان یک محصول اکشن اول شخص روی پلتفرم رایانه منتشر می‌شود، به رشادت‌های سردار سلیمانی در مبارزه با گروه تروریستی داعش در منطقه آمرلی عراق می‌پردازد. مخاطب در این بازی باید نز دیک به ۷ساعت تلاش کند تا منطقه آمرلی که به‌دست داعش محاصره شده‌است را به کمک مدافعان حرم آزاد کند.

سبک این بازی، تیراندازی اول شخص است که شامل المان‌های گیم‌پلی و سلاح‌هایی وام گرفته از جنگ‌های مدرن است. بازی رایانه‌ای فرمانده مقاومت، با توجه به روایت محاصره شهر آمرلی و دراماتیک‌سازی داستان برای ارتباط بیشتر مخاطب داخلی و خارجی در یک بازه بلندمدت‌تر روایت می‌شود تا بتوان نهایت ارائه بصری را برای تأثیرگذاری بیشتر به‌دست آورد. به همین دلیل محیط‌های متنوعی نظیر شهری، بیابانی، نیروگاه، روستاها، پایگاه‌های تروریستی و… شبیه‌سازی شده‌اند که در فصول مختلف پاییز، زمستان و بهار روایت می‌شوند که این مهم نیز اشاره به چرخش روزگار و پیروزی حق در نهایت دارد.



کتاب شعر

عموی مهربون

کتاب شعر «عموی مهربون» نوشته نگین مدیری، زندگی‌نامه کوتاهی از شهید مدافع حرم اصغر فلاح‌پیشه است که برای گروه‌های سن ب و ج چاپ شده است. این سروده روایتی از مجروح شدن شهید اصغر فلاح‌پیشه در زمان نبرد و کمک‌های این شهید به زائران کربلا و شهید شدن او در سوریه است.

کتاب «عموی مهربون» با تصویرگری سمیرا سادات شفیعی، مناسب برای علاقه‌مندان به شعر است. در بخشی از کتاب می‌خوانیم:

«عمو همیشه می‌خواست، شاد کنه هر دلی رو می‌خواسته که با کاراش، حل کنه مشکلی رو حاج‌اصغر قهمن‌هون، برای ایرانیا کار بزگی کرده، تو غربت و تو گرما به‌خاطر تر‌میش، راهی کربلا شد تو شهرای اماما، خادم زائرًا ش…»

این کتاب شعر در ۲۸صفحه در انتشارات ۲۷بعثت منتشر شده است.

کتاب صوتی

«گرگ سالی» را بشنویم

کتاب صوتی «گرگ سالی» نوشته‌امیر حسین فردی، داستانی مربوط به پیش از انقلاب اسلامی است که با صدای آرش نوروزی روایت می‌شود. جزئیات این کتاب آنقدر دقیق و زیاد است که همانند فیلمی می‌توانید شخصیت‌ها را تصور کنید. امیرحسین فردی رمان «گرگ سالی» را در وبسین روزهای عمر خود برای انتشار آماده کرده بود. این رمان ادامه‌ای است بر رمان موفق «اسماعیل» که با مضمونی ضداستعماری به نگارش درآمده‌است. رمان «گرگ‌سالی» که توسط انتشارات سوره مهر چاپ شده، روایت داستانی بخشی از زندگی اسماعیل، جوانی مذهبی است که در یک بانک مشغول به‌کار بوده، اما بنا به دلایلی از شغلش در بانک استعفا می‌دهد و برای دیدن معلمی به نام «شعراوغلی» در رهسپار روستایی «بالی‌جا» در اطراف مشکین‌شهر می‌شود. در همان جوانی اسماعیل از مغازه‌داری می‌شوند که گرگ‌های روستاها اطراف برسه می‌زنند. گرگ‌ها نه با گاو کار دارند و نه با گوسفند فقط طرف آدم می‌روند و داستان با همین محور شکل می‌گیرد. «گرگ‌سالی» رمانی یک‌دست با موضوع انقلاب اسلامی در شخصیت‌هایی که خلق می‌کند نمود می‌یابد. شخصیت‌های این داستان استبدادپرستانگی می‌کنند. رمان صوتی «گرگ‌سالی» رمانی پر کشش است که درفضایی روستایی در دامنه‌های سیلان اتفاق می‌افتد و شنونده را وامی‌دارد که تا پایان آن را گوش کند.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:

«بعد ازظهر آخرین روز زمستان، کنار جاده‌باریکی که به روستای بنفشه دره می‌رسید، از مینی‌بوس پیاده شد. همانجا ساکش را روی زمین گذاشت و به دور و برش نگاه کرد. در چشم‌اندازش دشت صاف و همواری دیده می‌شد که تا کوهپایه‌های دور دست کشیده شده بود. خاک نرم و پوک بود. سیلان باز هم رویه‌رویش بود اما این‌بار از جبهه جنوبی آن را می‌دید، بره‌بیت، مانند شتری کوهان‌دار. بر پرف و پا پاره ابر‌هایی که مانند گردن آویز، گرد قلعه‌ها و بر یال‌های سبزش آویخته بودند. این صحنه از سیلان را در کودکی هایش که همراه پدر به بنفشه دره آمده بود به یاد داشت. با یاد داشت که پندارهای کودکانه‌اش آن شتر عظیم‌الجثه و در حال حرکت که بسوی مقصدی نامعلوم، آرام و بی‌توقف همچنان می‌رفت.»

بخش جذاب و جالب توجه داستان، توصیف آدم‌هایی با فرهنگ خاص دامنه‌های سیلان، که برای کسانی که فرهنگ روستایی را می‌شناسند، آشناست. مثل این است که با این آدم‌ها زندگی کرده‌ایم.